

بررسی اقدامات مسیحیان نومسلمان در مواجهه با میرویس افغان

محمود مهمان‌نواز^{*۱}

چکیده

میرویس غلجزائی فرمانده گروهی از افغان‌ها در ایالت مرزی قندهار بوده که در زمان شاه سلطان حسین صفوی علیه حکومت صفویان شورش نمود. مهم‌ترین واکنش دربار صفوی به این شورش، اعزام نیروهای گرجی به فرماندهی شاهزادگان گرجی (در ابتدا گرگین‌خان و در ادامه خسروخان) به منطقه قندهار بوده است. این نیروها عمدتاً مسیحیانی بوده که به‌تازگی به دین اسلام گرویده بودند. هدف این پژوهش بررسی تحلیلی عملکرد و اقدامات مسیحیان نومسلمان در مواجهه با شورش میرویس افغان، با رویکردی آسیب‌شناسانه و با اتکا به منابع اصلی آن دوره می‌باشد. یافته‌های این پژوهش بیانگر آن است که: اتخاذ سیاست‌های نادرست جنگی، عدم همدلی دربار صفویان با نیروهای اعزامی به قندهار، عدم استفاده درست از ظرفیت‌های منطقه برای دفع شورش و تبدیل ظرفیت‌ها به تهدید توسط فرماندهان، تضاد قدیمی قزلباشان با گرجی‌ها، مسیحی انگاشتن نیروهای گرجی با وجود آنکه مسلمان شده بودند هم از سوی نیروهای صفوی و هم افغان‌ها، سبب شکست و ناکارآمدی نومسلمانان گرجی تبار در برابر شورش میرویس افغان گردید. روش تحقیق در این پژوهش، توصیفی-تحلیلی و جمع‌آوری اطلاعات به شیوه کتابخانه‌ای انجام شده است.

کلید واژه‌ها: میرویس افغان، گرگین‌خان، خسرومیرزا، صفویه، قندهار

۱. استادیار گروه تاریخ دانشگاه یاسوج mehmannaavaz86@gmail.com

* نویسنده مسئول: mehmannaavaz86@gmail.com

تاریخ دریافت: ۱۴۰۰/۱۰/۱۹ تاریخ پذیرش: ۱۴۰۰/۱۲/۰۴

مقدمه

تشکیل حکومت صفویان در سال ۹۰۷ هجری قمری نقطه عطفی در تاریخ ایران به شمار می‌رود. این سلسله توانست با اتکا به مذهب تشیع، حکومتی ملی را در ایران تشکیل دهد و بسیاری آن را نخستین حکومت ملی ایران بعد از اسلام می‌دانند. این سلسله تا سال ۱۱۳۵ هـ ق توانست به حیات خود ادامه دهد و در این سال به واسطه شورش‌هایی که توسط افغانه غلج‌زائی در قندهار به وقوع پیوسته سقوط کرد. گرچه محمود افغان به‌عنوان کسی که توانست صفویان را ساقط نماید شناخته می‌شود اما شورش وی از عقبه‌ای برخوردار بود که توسط پدرش میرویس پی‌ریزی شده بود. میرویس افغان در زمان حیات خود توانست حکومتی مستقل در قندهار ایجاد کند که این مهم در سایه تلاش‌ها و البته فریبکاری‌های وی به دست آمد. حکومت صفویان برای جلوگیری از خودسری میرویس به نیروهای گرجی متوسل شد. نیروهای گرجی عمدتاً دین مسیحیت داشتند و زمانی که به دربار ایران می‌آمدند مسلمان می‌شدند که از این جهت به آنها نومسلمانان نیز گفته می‌شد. این پذیرش اسلام توسط گرجی‌ها معمولاً در دربار ایران به دیده تردید به آن نگریسته می‌شد. به‌هرروی ریشه ورود عناصر نومسلمان گرجی به دربار و تشکیلات صفویان به دوران شاه‌طهماسب (۹۸۴-۹۳۰ ق) و شاه‌عباس اول صفوی (۱۰۳۸-۹۹۶ ق) برمی‌گردد. به‌ویژه پس‌از آنکه شاه‌عباس صفوی از این نیروها سپاهی به‌عنوان قوللرها تشکیل داد. معمولاً رهبری این گروه نیز بر عهده شاهزادگان گرجی بوده که آنها نیز یا از کودکی در دربار صفویان بزرگ‌شده یا آنکه از گرجیان ساکن دربار صفویان بودند و در هر دو صورت می‌بایست مسلمان می‌شدند. گرگین خان و برادرزاده وی کیخسرو میرزا شاهزادگان گرجی که هردو تازه‌مسلمان بودند در اواخر صفویان امور آرام کردن قندهار و دفع شورش میرویس افغان بودند که البته هر دو این افراد نتوانستند عملکرد موفقیت‌آمیزی داشته باشند. سوالاتی که این پژوهش در پی پاسخ به آنها می‌باشد: چه دلایلی سبب شکست نیروهای نومسلمان از نیروهای افغان گردید؟ مهم‌ترین مشکلات نیروهای نومسلمان صفوی در جنگ با میرویس افغان چه چیزهایی بودند؟ تاکنون پژوهشی مستقل در باب عملکرد نیروهای نومسلمان صفوی در مواجهه با میرویس افغان به انجام نرسیده و بحث از اثری به‌عنوان پیشینه این پژوهش کار دشوار می‌باشد. رضا شجری قاسم خلیلی و ابراهیم مشفق‌فر (۱۳۹۵) در مقاله «بررسی تحلیلی عملکرد نظامی حکومت صفوی در شورش افغانه» به موضوع شورش افغانه و عملکرد صفویان در مواجهه با این شورش به‌طور کلی پرداخته و به عملکرد گرگین خان و خسروخان به‌صورت گذار اشاره نموده است. لارنس لکه‌هارت (۱۳۶۴) در کتاب «انقراض سلسله صفویه و ایام استیلای افغانه در ایران» به‌طور مفصل مسئله سقوط صفویان را مورد بررسی قرار داده و در همین راستا به اقدامات گرجیان نومسلمان در مواجهه با شورش میرویس نیز توجه نشان داده است.

تقابل گرگین خان (شهنواز خان) با میرویس

گرگین خان (گیورگی یازدهم) از شاهزادگان گرجی بوده که در زمان شاه سلطان حسین صفوی در گرجستان شورشی نافرجام انجام داد و پس از شکست، شاه سلطان حسین تصمیم گرفت وی را ببخشد و حکومت قندهار نیز به او واگذار گردید. کروسینسکی می‌گوید این عمل شاه از نظر او چند فایده دارد «اول اینکه سپاه گرجستان همراه گرگین خان بقندهار می‌رود و گرجستان خالی از فتنه می‌گردد ثانی اینکه گرگین خان آزاد کرده شاهست و همواره سعی خواهد کرد که خدمات نمایان به عرصه ظهور رساند تا شاه از او دلخوش شود ثالثاً اینکه گرگین خان سرداری است با عرضه چون در قلعه قندهار امکان تمکین باید پادشاه هند را سودای قندهار بالکلیه از ضمیر زائل می‌گردد» (کروسینسکی، ۱۳۶۳: ۱۹-۱۸) گرگین خان که اسلام آورده بود به شهنواز خان تغییر نام داده، قبل از حکومت قندهار مقام والیگری کرمان را داشت و از کرمان عازم قندهار شد. همچنین علاوه بر مقام حکومت قندهار «از اینکه در بهادری و دلاوری نامدار بود به عساکر ایران سپهسالار نصب گردید» (تفلیسی، ۱۳۸۸: ۳۶) در مورد اینکه این کار دربار ایران در گماشتن شاهزاده گرجی به حکومت قندهار درست بوده یا نه باید عنوان نمود که این کار هم می‌توانست مثبت و هم منفی باشد. دلایلی که کروسینسکی برای درست بودن این انتخاب ذکر کرد قانع‌کننده است. اما دنبلی مترجم عبرت نامه این انتصاب شاه را نادرست می‌داند: «گرگین خان که بیجهت از پادشاه یاغی می‌شود و آن قدر عقل و ادراک تمیز ندارد که دولت و اقتدار خود را به عقل و تدبیر و تمیز خود نگاه دارد چگونه با گرجیان بی‌ایمان که چندان مطاع امرش نبودند» می‌تواند مرزهای ایران را از شر ازبکان و هندی‌ها و افغان‌ها ننگه دارد (کروسینسکی، ۱۳۶۳: ۱۹). البته برخلاف گفته

دنبلی طغیان گرگین‌خان چندان هم بی‌جهت نبوده و احتمالاً فشار نامعقول حکومت مرکزی بر ایالات ریشه این شورش بوده است. در مجموع حضور گرجی‌ها در قندهار می‌توانست با واکنش منفی تمامی ساکنان آن ناحیه مواجه شود، چه طرفداران ایران و چه خود افغانه زیرا آنها گرجی‌ها را با وجود آنکه مسلمان هم شده بودند، عناصری غیرمسلمان می‌پنداشتند و تحمل یک قزلباش را برای اهالی آن دیار راحت‌تر بود. در واقع با وجود ویژگی‌ها و نکات مثبتی که گماشتن گرگین‌خان به آنجا داشت اما در نهایت تبعات منفی به بار آورد.

به‌هرروی گرگین‌خان با «چهار هزار عسکر گرجی و بیست هزار عسکر قزلباش» راهی قندهار شد (تفلیسی، ۱۳۸۸: ۳۶). سه عامل در نارضایتی افغان‌ها از نیروهای اعزامی مؤثر بود. یک، همان روحیه استقلال‌خواهی قندهاری‌ها. دوم، مسیحی بودن گرگین‌خان، گرچه او مسلمان شده بود اما همچنان به او و نیروهایش به دیده مسیحیان نگریسته می‌شد «چون فرقه گرجی همگی نصرانی‌اند حکومت آنها بر فرقه مسلمان ناگوار نمود» (مرعشی صفوی، ۱۳۶۳: ۴) سوم، ظلم زیاد نیروهای گرگین‌خان، «خان مرقوم غدار و جبار و ظالم بود و چند نفر از اوغانیان را به جرم؛ قتل و اموالشان را اخذ نمود» (تفلیسی، ۱۳۸۸: ۳۶). همچنین آمده است که گرگین‌خان و نیروهایش بر ناموس افغانه دست درازی می‌کردند و هر چه می‌رویس «بگرگین‌خان منع این مقدمات مینمود و تظلم می‌کرد از راه غرور نمی‌پذیرفت بلکه حمل بر بغی و طغیان او مینمود. و امیرویس و سایر فرقه افغانه سبب آنکه سنی مذهب بودند کمال تنفر از حکومت قزلباش داشتند به سبب حکومت فرقه گرجیه این تنفر مضاعف و بالا گردید» (مرعشی صفوی، ۱۳۶۳: ۴). سه عامل مذکور سبب گردید تا افغانه به فکر چاره‌ای باشند. البته نباید تصور نمود که حتی اگر گرگین‌خان به مهربانی با قندهاری‌ها رفتار می‌کرد از نارضایتی جلوگیری می‌نمود زیرا میرویس و اتباعش در سر خود سودهایی داشتند و عوامل فوق باعث صرفاً عاملی در جهت به حرکت در آمدن انگیزه‌ها بود. نباید فراموش نمود که قندهار قبل از رفتن گرگین‌خان به آنجا حالت شورشی داشت و گرگین‌خان جهت سروسامان دادن اوضاع به آن دیار رفته بود.

میرویس غلجزائی که در بین قوم خود به میرخان مشهور بود. او از طایفه هوتک پسر شالم خان «اجداد او در بین قبیله شان مقام خانی داشتند» (فرهنگ، ۱۳۷۱: ۷۶/۱). مادر او نیز دختر خان غلجزائی بود. بدین ترتیب او از دو طرف مقام خانی داشت. ظاهراً او سید نیز بوده و میر اول اسم او نشان سیادت وی می‌باشد. وی ظاهراً علاوه بر مقام خانی که در قندهار داشت به شغل تجارت نیز مشغول بوده است (غبار، ۱۳۶۸: ۳۱۸). میرویس و بزرگان افغان «در مرحله اول شکایت‌نامه‌ای از طرف بزرگان قوم ترتیب نموده به دست هیئتی به اصفهان فرستاد اما دوستان گرگین در دربار نگذاشتند که پادشاه به این شکایت ترتیب اثر بدهد و هیئت مایوس به قندهار بازگشت» (فرهنگ، ۱۳۷۱: ۷۶/۱). میرویس سمت کلانتر و ریاست ایل غلزائی را داشت. اطلاع گرگین‌خان از اعمال میرویس و بزرگان افغان سبب شد تا وی به این مسئله واکنش نشان دهد. برخی منابع از عزل میرویس و فرستادن او به دربار خبر می‌دهند و برخی نیز از رفتن خود میرویس به آنجا به وکالت از افغانه خبر می‌دهند. تفلیسی می‌نویسد که گرگین‌خان «میرویس را گیر آورده با قید و بند محکم به سوی شاه حسین فرستاد» (تفلیسی، ۱۳۴۸: ۳۷). وی در ادامه می‌گوید زمانی که گرگین‌خان میرویس را به دربار فرستاد نامه‌ای به دربار نوشت که میرویس را یا محبوس و یا بکشند، زیرا او موجب فتنه و فساد در قندهار بود و بازگشت او به قندهار باعث ازدیاد فتنه خواهد شد (تفلیسی، ۱۳۴۸: ۳۷). فرهنگ و غبار مورخان افغان نیز معتقدند که میرویس به اجبار توسط گرگین‌خان به اصفهان فرستاده شده است (فرهنگ، ۱۳۶۷: ۴۴؛ غبار، ۱۳۶۸: ۳۱۸). اما برخی منابع نیز از رفتن خودسرانه میرویس خبر می‌دهند (هدایت، ۱۳۸۰: ۶۹۴۳/۸). مرعشی می‌نویسد زمانی که گرگین‌خان مطلع شد که میرویس به اصفهان رفته نامه‌ای به شاه می‌نویسد و می‌خواهد که او را محبوس یا بکشد «والا مراجعت او حسب الخواش موجب ظهور فتنه و فساد در ملک قندهار است.» (مرعشی صفوی، ۱۳۶۲: ۴). سردادور نیز بیان می‌کند که دستگیری میرویس و تنبیه او برای گرگین‌خان کار سختی نبوده است بنابراین میرویس پیش دستی کرده و قبل از دستگیری به دربار اصفهان رفته است (سردادور، ۱۳۵۴: ۹۲). ظاهراً باید پذیرفت که گرگین‌خان، میرویس را دستگیر نکرده و او خودسرانه راهی دربار شده و این رفتن او برای برانگیختن درباریان علیه گرگین‌خان و البته تبرئه خود و افغانه از هرگونه زیاده‌خواهی و شورشی می‌باشد. آنچه مسلم است گرگین‌خان نامه به دربار برای محبوس کردن و یا کشتن میرویس فرستاده اما دربار دچار فرتوتی و آشفتگی عجیبی بود و نتوانست به این توصیه حاکم قندهار عمل کند. سؤالی که مطرح است؛ چرا گرگین‌خان، میرویس را قبل از رفتن به اصفهان به قتل نرساند؟ گرگین‌خان قطعاً قدرت میرویس را دست‌کم گرفته بود و به نیروهای همراه خود در قندهار می‌

بالید و می دانست که میرویس نمی تواند با شورش بر آنها غلبه کند. از طرف دیگر گرگین خان به گرجیان و مسیحیان نومسلمان ساکن دربار که حامیان او بودند امیدوار بود و بر این باور بوده که رفتن یک افغان به اصفهان نمی تواند کوچک ترین تأثیری در قدرت او در قندهار داشته باشد و به واقع رفتن میرویس به اصفهان را به نوعی کم اهمیت دانسته است. بنابراین نیاز نمی دید که بخواهد میرویس را به قتل برساند. اینکه گرگین خان به درباریان سفارش می کند که میرویس را محبوس کرده و یا بکشند نیز می تواند ناشی از آن باشد که وی به نوعی قصد داشته خود او عامل کشتن رئیس ایل غلزائی نبوده و خود را در برابر نارضایتی احتمالی این طایفه از افغانه قرار ندهد.

به هر روی میرویس راهی اصفهان شد. مهم ترین مخالف گرگین خان در اصفهان اعتمادالدوله یعنی فتحعلی خان داغستانی بود. رئیس دربار نیز از دیگر مخالفان گرگین بود. اما در دربار کسانی بودند که از گرگین خان حمایت می کردند «اغلب امنای دولت از طایفه گرجیه بودند، در هر مجلسی که میرویس سخن گفت او را به سخنان هرزه و درشت و ضرب تازیانه و مشت، خوار و خفیف نمودند و بدو جواب های لایعنی می سرودند» (هدایت، ۱۳۸۰: ۶۹۴۳/۸). میرویس با آگاهی از این دودستگی دربار نسبت به گرگین خان، همچنین با آگاهی از آشفتگی کلی دربار صفویان، در پی استفاده از فرصت به دست آمده بود. او با کمک مخالفان گرگین خان توانست اکثریت دربار را با خود همراه کند و حکم سفارش نظارت بر گرگین خان را بگیرد. میرویس سپس با اجازه دربار راهی خانه خدا شد. در آنجا بنابر شرح منابع حکم جهاد علیه حکومت شیعی صفوی و شورش علیه گرجی های کافر را از علمای اهل سنت گرفت و سپس راهی قندهار شد. میرویس در مدت حضور در ایران دریافته بود که: «همه امرا و سپاه سبب بعد عهد آرام و عدم وقوف به قواعد جنگ و سپهداری عاری از امر سپاهیگری و ملک داری اند و اگر کسی اندک تدبیری و شجاعت و دلیری داشته باشد به قدر حوصله خود می تواند تسخیر بلاد ایران نمود» (مرعشی صفوی، ۱۳۶۳: ۵). پس از بازگشت میرویس به قندهار میان او و گرگین خان آشتی و رابطه مصلحتی خوبی برقرار می شود. گرگین خان ظاهراً به دلیل حکمی که میرویس از دربار گرفته بود جرأت مقابله با او را نداشت. میرویس در پس رابطه خوبی که با گرگین خان داشت در فکر طراحی یک شورش سازماندهی شده نیز بود. وی افغانه هم قبیله و متحد خود را گرد آورد و با نشان دادن فتوای علمای عربستان، آنها را به شورش تحریک و آماده نمود.

در مورد چگونگی آغاز شورش در قندهار منابع نوشته اند که گرگین از دختر میرویس خواستگاری کرده که باعث نارضایتی افغان ها و میرویس از این امر شده و میرویس یک ندیمه را به جای دختر خود به نزد گرگین می فرستد. برای آغاز شورش طبق نقشه میرویس افغانه کاکری به شورش علیه حاکم قندهار تحریک شدند. این طایفه از دادن خراج سرباز زدند و گرگین خان نیز به تحریک میرویس آماده حمله به آنها شد. میرویس به گرگین گفته بود برای این کار او از سربازان گرجی استفاده کند بهتر است. گرگین با وجود آنکه می دانست میرویس آدم صادقی نیست اما فریب توصیه های او را خورد و نیروهایش را جهت دفع افغانه کاکری به کوه ها فرستاد. در این فرصت میرویس که به مقصود خود نزدیک شده بود، گرگین خان را به استراحتگاهی که خارج از قندهار بود، دعوت کرد. میرویس چنان به آنها شراب نوشانید که گرگین خان و سرداران گرجی همراهش همگی مست و بی هوش شدند و میرویس و افغانه در موقع مناسب بر سر آنها ریختند و همگی آنها را به قتل رساندند (تفلیسی، ۱۳۸۸: ۴۲-۴۰). میرویس و افغانه با لباس های گرجیان راهی قلعه قندهار شده و نگهبانان نیز درها را به روی آنها باز کردند و بدین ترتیب قندهار در دست میرویس قرار گرفت. این روایت گزارش غالبی است که همه منابع در مورد چگونگی آغاز شورش و قتل گرگین خان آورده اند. گرچه در رستم التواریخ آمده که گرگین خان و اتباعش را در حمام به قتل رسانده اند (أصف، ۱۳۸۰: ۱۰۳). اما باید روایت غالب منابع را در این زمینه پذیرفت.

اشتباهات گرگین خان و دربار صفوی به همراه اختلافات ویران کننده درون دربار که تا زمان گذاشتن تاج بر سر محمود ادامه داشت، سبب شروع شورش خطرناک از سوی افغانه غلزائی شد. گرچه معمولاً منابع گفته اند که گرگین خان به سبب آنکه ممکن بود از سوی دربار متهم به خودسری شود، توان کشتن میرویس را نداشت اما باید پذیرفت اگر گرگین این کار را انجام می داد احتمال دفع قطعی شورش وجود داشت. اشتباه مهلک تر گرگین خان آن بود که در بازگشت میرویس از اصفهان در حالی که ضدیتش با گرگین مسلم بود، گرگین در اقدامی نامتعارف و عجیب از مشاوره های میرویس استفاده می کرد. دربار ایران چنان دچار تشمت و دودستگی بود که نمی دانست و نمی توانست درک درستی از ابعاد شورش داشته باشد. پس از غلبه میرویس بر گرگین خان

و ورود او به قندهار «چون میرویس به خزینه و مهمات صفوی در قندهار دست یافته سران عشایر را جمع نموده ضعف دولت صفوی را طوریکه در اقامت خود در اصفهان دریافته بود، برای ایشان شرح داد، و هم فتوایی را که از علمای دینی حجاز در دست داشت به آنها ارائه کرد و تقاضا نمود تا اداره امور قندهار و مسؤلیت مذاکره با دولت صفوی را به او واگذار نمایند تا آزادی شهر مذکور و افغانان را به بهترین وجهی که میسر باشد تأمین کند. سران قبایل که اکثر غلجایی بودند. با این کار رضا دادند و میرویس توانست تا به نمایندگی از مردم باب مکاتبه را با دربار اصفهان باز نماید.» (فرهنگ، ۱۳۷۱: ۸۰/۱). هراندازه میرویس و افغانه به تقویت مواضع خود می‌پرداختند، واکنش دربار منفعلانه بود. سردادور می‌گوید که دربار برای آنکه مقابله نظامی کند و یا سفیر بفرستد استخاره انداختند. استخاره اعزام سفیر خوب آمد سپس استخاره انداختند که کی برود و قرعه به نام محمدجامی‌خان افتاد. این سفیر دستگیر شد (سردادور، ۱۳۵۴: ۹۷). سپس یار محمدخان حاکم هرات که دوست و همسفر میرویس در سفر مکه بود، به سفارت نزد میرویس رفت. توصیه‌های او کارگر نیفتاد، میرویس به او گفت «چرا شما و شاهتان نمی‌خواهید از یک خواب عمیق ۵۰ساله بیدار شوید. درست که ما عشیره و مردمان ساده هستیم اما نه تنها ما بلکه هر بچه مکتبی هم می‌فهمد که اگر شاه شما دولت شما قدرتی داشت احتیاج به این همه آمد و رفت (که نشانه کامل ضعف است) نبود» (سردادور، ۱۳۵۴: ۹۸). پس از ناکامی این دو سفیر بود که تصمیم به فرستادن نیروی نظامی گرفته شد. قطعاً اعزام سفرا سبب می‌شد تا میرویس به افغانه القا کند که صفویان توانایی مقابله نظامی را ندارند زیرا اگر چنین توانی را داشتند از ابتدا دست به اقدام نظامی می‌زدند. فرستادن این سفرا سبب تقویت مواضع افغانه شد. به نظر می‌رسد که دربار ایران هنوز از خواب بیدار نشده و شورش میرویس را باور نداشت آنها کشتن گرگین خان را از سر دولتخواهی میرویس می‌دانستند و درواقع پس از ناکامی سفرا بود که فهمیدند واقعاً او قصد دولتخواهی ندارد. زمانیکه راه حل دیپلماتیک جواب نداد در مورد اینکه چه کسی با نیروی نظامی به قندهار برود باعث اختلاف شده بود. از یک طرف آن نظامی‌ای که از دربار دور می‌شد ممکن بود در نبودش علیه او توطئه شود و موقعیت خود را از دست دهد بنابراین میل نظامیان برای رفتن به چنین مأموریتی زیاد نبود. از طرف دیگر کسی که عازم قندهار می‌شد با لقب سپهسالاری یعنی بزرگ‌ترین منصب نظامی بدانجامی رفت و در صورت پیروزی می‌توانست در بازگشت نیروی دوچندانی داشته باشد. این دو عامل که جاذبه و دافعه داشتند سبب می‌شد تأخیر در رفتن نیروها به آن دیار شود. البته سبب تقویت مواضع شورشیان نیز شد. در نهایت عامل اقتصادی یعنی هزینه‌های بالای مالی نیروی اعزامی باعث می‌شد که درباریان در پی حل دیپلماتیک مسئله برآیند.

دومین مسیحی نومسلمان در تقابل با میرویس

فرهنگ نویسنده افغان بر این عقیده است که پس از اعزام دو سفیر و شکست مأموریت آنها، چهار درگیری بین میرویس و نیروهای حکومتی رخ داد که در هر چهار درگیری نیروهای حکومتی شکست خوردند و بعدازآن بود که نیروهای کیخسرو سپهسالار اعزام شدند (فرهنگ، ۱۳۷۱: ۸۲/۱-۸۱). احتمالاً این چهار درگیری که فرهنگ از آنها به نبردهای مهم یاد می‌کند و در منابع ایرانی و خارجی نیز ذکری از آنها به میان نیامده است، چهار زد و خورد محلی بوده‌اند که فرهنگ از آنها به لشکرکشی‌های ایرانیان یاد می‌کند. کیخسروخان برادرزاده گرگین خان با لقب سپهسالاری عازم قندهار شد. عده زیادی از نیروهای گرجی همراه او بودند. هدف از اتخاذ این تصمیم «نخست تحریک و تهییج سربازان گرجی برای جنگ و دوم تضعیف رزمندگان گرجستان بود، که دربار هیچ‌گاه از سوی آنان آسوده‌خاطر نمی‌بود» (دوسرسو، ۱۳۶۴: ۱۱۲). همچنین شاید تنها نیرویی که در دربار بود و تجربه جنگی نیز داشت، همین گرجی‌ها بودند. درباریان برای آنکه در صورت پیروزی این لشکر، همه پیروزی‌ها به نام گرجیان تمام نشود، عده‌ای از نیروهای قزلباش را همراه آنها فرستادند.

باوجودآنکه درباریان می‌دانستند و دریافته بودند که میرویس با صفویان ضدیت دارد اما خطر او را هرگز نمی‌توانستند در حدی تصور کنند که ممکن است باعث سقوط حکومت شود. به همین جهت عده‌ای از درباریان در ضدیت با گروهی دیگر (خصوصاً گرجی‌ها) دل با میرویس داشتند و آرزوی شکست سپهسالار را داشتند. این گروه در حرکت راحت سپهسالار به سمت قندهار سنگ‌اندازی می‌کردند. این گروه که قبلاً مخالف گرگین‌خان بودند حال می‌ترسیدند که در صورت کامیابی خسروخان «مقام و منزلت او نزد پادشاه زیاد شود و از همکاری آنها با میرویس و در نتیجه از سهم آنان در شورش قندهار پرده بردارد. البته جای شک

و گمان نبود که اگر شورشیان سرکوب اسرار زیادی هویدا می‌گشت» (دوسرسو، ۱۳۶۴: ۱۱۲). پس بهترین راه چاره کارشکنی بود. جالب آنجاست که قندهار به لحاظ اقتصادی یکی از ایالات مهم ایران بود و درباریان به‌جای تلاش همه‌جانبه برای اعاده قندهار، تلاش در جهت شکست نیروهای ایرانی می‌نمودند. این کارشکنی‌ها و عدم اطلاع شاه از این موضوع نشانگر نهایت ضعف آخرین پادشاه صفویان می‌باشد. نیروهای درباری ضد سپهسالار قصد داشتند که از سه راه بر خسرو خان ضربه وارد کنند: اول؛ اشکال تراشی در تامین هزینه‌های لشکر اعزامی، که در نهایت مبلغ پرداخت شده به سپاه به یک سوم مبلغ تصویب شده رسید (دوسرسو، ۱۳۶۴: ۱۱۳). دوم؛ عدم رضایت نیروهای ایرانی و قزلباش سپاه به فرماندهی یک گرجی بود. این مسئله با حمایت عده‌ای از درباریان مواجه بود و این می‌توانست به آن گروه مخالف اطمینان بدهد که در صورت کوتاهی در جنگ، مجازات نخواهند شد (دوسرسو، ۱۳۶۴: ۱۱۴-۱۱۳). سوم؛ «تحمیل یک امور عالی‌رتبه در سررشته‌داری سپاه بود» (دوسرسو، ۱۳۶۴: ۱۱۴). این شخص که دوسرسو اسم او را ذکر نمی‌کند از تصمیمات کیخسرو مطلع بود و آنها را به اطلاع میرویس می‌رسانید. دوسرسو می‌نویسد که در حمله نهایی افغانه همین شخص راهنمای آنها بود (دوسرسو، ۱۳۶۴: ۱۱۴). باوجود چنین مشکلاتی بوده که سپهسالار راهی قندهار شد.

به‌هرروی نیروهای خسروخان در سال ۱۱۲۱ق/۱۷۰۹م از اصفهان به سمت قندهار حرکت کردند. آنها از راه مشهد و هرات عازم قندهار شدند. هنگام رسیدن کیخسرو به هرات، عبدالله خان سدوزائی رئیس ابدالی‌ها به همراه عده‌ای از نیروهای ابدالی به او پیوست. ابدالی‌ها طایفه‌ای دیگر از افغانه بودند که مخالفت سنتی و دیرینه‌ای با غلزائی‌ها داشتند و جهت تضعیف رقیب سنتی خود به نیروهای سپهسالار پیوستند. زمانیکه نیروهای سپهسالار در هرات بودند در حالی که برای مقابله با میرویس نیاز به حرکت سریع بود اما از هرات تا فراه نیروهای وی به کندی حرکت کردند. «اشکال کیخسرو در تهیه پول برای مصارف این جنگ و اختلاف میان او فرمانده ایرانی لشکر قزلباش علل این پیشروی کند بود. حاق مطلب آن که همان دسته‌بندی دربار که در برابر گرگین خان وجود داشت اکنون با تمام قوا سد راه برادرزاده وی شده بود. علاوه بر این مأمورین خزانه‌داری ایران نسبت سواران گرجی سوءنیت فراوان ابراز نموده از تأدیه مواجب به ایشان مضایقه می‌کردند یا آن را فوق‌العاده به تأخیر می‌انداختند و از صاحب‌منصبان ایرانی که از انجام وظیفه زیر دست فرمانده عیسوی (یا بلکه نیمه عیسوی)، اکراه داشتند حمایت می‌کردند. هرگز به خاطر هیچ‌یک از آنان خطور نمی‌کرد که با این چنین اعمال منافع مملکت خویش را دچار مخاطره می‌سازند» (لکه‌هات، ۱۳۶۴: ۱۰۴-۱۰۳). سه مسئله در تأخیر حرکت از هرات به قندهار مؤثر بود. اول؛ طول کشیدن پیوستن ابدالی‌ها به نیروهای سپهسالار و تنظیم و منظم کردن آنها. دوم؛ مسئله مالی که مسئله اصلی بود و ذکر شد. سوم؛ عدم پیروی نیروهای غیر گرجی از سپهسالار بود. این مسئله اشکال عمده‌ای را در فرمان حرکت به سوی قندهار به وجود آورده بود.

خسروخان پس از ورود به فراه با میرویس مذاکرات صلحی را به انجام رساند که به نتیجه نرسید. اخبار حرکت سپهسالار که به میرویس رسیده وی برخی اقدامات انجام داد. اولین اقدام سیاست زمین‌های سوخته بود اما با شیوه‌ای که به نفع او تمام شود. میرویس «زراعت قندهار را درو کرده آذوقه وافر به قلعه جمع نموده و زراعت راه‌هایی که لشکر قزلباش عبور می‌کردند همه را سوخته و لشکر مستعد در سربندها و مکان صعب گذاشته خود با جمعی پیاده و سواره در قلعه قندهار نشست» (اعتمادالدوله، ۱۳۶۴: ۱۰۵۴/۲). این عمل سبب می‌گردید که در صورت محاصره قندهار و طولانی شدنش هم آذوقه کافی در درون قلعه باشد و هم آنکه نیروهای سپهسالار با پایان آذوقه آنها در نزدیکی قندهار مزرعه و زمینی برای تهیه آذوقه پیدا نکرده به مشکل برخوردند. درواقع برنامه میرویس ایجاد گرسنگی در راه سپاه خسروخان بود «طوری که هنگام رسیدن سپاه دولتی به نزدیکی‌های قندهار قحطی شدید خوراک و علوفه پدیدار شد» (دوسرسو، ۱۳۶۴: ۱۱۵).

نیروهای خسروخان نهایتاً راهی قندهار شدند. وی نیروهایش را به دو قسمت تقسیم نمود. یک قسمت ابدالی‌ها بودند و قسمت دیگر نیروهای خسروخان. ابدالی‌ها از راه فرعی عازم قندهار شدند. این عمل احتمالاً جهت غافلگیری نیروهای غلزائی بوده است. استراتژی سپهسالار را باید به‌جا دانست زیرا «اولاً باعث تجزیه نیروی غلج‌زائیه و در نتیجه تسهیل شکست آنان شده و در ثانی چنانکه ابدالی‌ها از کمک پشیمان و خودداری کردند اثرات سوء آن دامن‌گیر ارتش او نمی‌شد.» (سردادور، ۱۳۵۴: ۱۰۱)

درحالی‌که اعزام نیروها از اصفهان در سال ۱۱۲۱ق/۱۷۰۹م بود زمان رسیدن به قندهار سال ۱۱۲۳ق/۱۷۱۱م می‌باشد. در نبردی که به‌صورت زد و خوردی مختصر روی داد، نیروهای سپهسالار پیروز شدند. ظاهراً خسروخان از عدم حضور میرویس در قلعه و

بیرون آمدن او از قلعه اطلاع نداشت که این خبر توسط عده‌ای از شیعیان قندهار به اطلاع او رسانده می‌شود. آنها به سپهسالار گفتند که «میرویس بر ابدالی‌ها شبیخون زده و در اردو نیست و سپاه کارآمد وی هم همراه اوست و فرصتی به از این نیست که به سرعت از رودخانه گذشته و خود را بقندهار رساند زیرا در قندهار لشکریان افغانه چندانی نیستند» (قدوسی، ۱۳۳۹: ۱۰).

سپاه ایران به قلعه رسید و حتی برخی از سرداران وارد قلعه شدند. مشاوران به او گفتند در صورت ورود به قلعه پیروزی در چشم درباریان بزرگ نخواهد بود. بهتر است نیروهایی که داخل رفته‌اند را بازگردانند و جنگ را تعمداً طول دهند. همچنین به او گفتند که در صورت چنین فتح آسانی و خبر آن به دربار «از شما بازخواست خزانه و محاسبه خرج آنها را خواهند خواست و این معنی موجب وهن احوال شما و قلت منافع خواهد بود» (مرعشی صفوی، ۱۳۶۲: ۱۰). این عمل خسروخان به ضرر او و صفویان تمام شد. شاید اگر دربار همدلی در پشت سر او بود دیگر نیازی نمی‌دید جنگ را طول دهد. به هرروی میرویس که خارج از قلعه قندهار بود و فتح قندهار را حتمی می‌دید و می‌خواست «فرار کرده بقلات مسکن خود برود ولی بعضی از سردارانش مصلحت نداشتند. لذا چون جاسوسانی به وی خبر دادند که دشمن در خارج قندهار است میرویس به سرعت از دروازه ماشوری که پشت قلعه است در همان شب خود را به درون قلعه رسانید و مردم که از بسیاری سپاه قزلباش هراسان مباحثید. این قوم را که اگر فتح نصیب بود قلعه را گرفته از دست نمی‌داد.» (قدوسی، ۱۳۳۹: ۱۱). سپهسالار مشغول محاصره قندهار شد و این محاصره به طول انجامید. در حین محاصره اشتباه دیگری از سوی سپهسالار رخ داد بدین قرار که افغانه زمانی که شرایط را بر خود تنگ دیدند تقاضای صلح به خسروخان دادند. میرویس به دو شرط حاضر به تسلیم شد «یکی اینکه باو و افرادی که تأمین جانی داده شود دوم اینکه کیخسرو خان پس از ورود به شهر و به دست گرفتن حکومت از کینه‌جوئی خودداری کند» (سردادور، ۱۳۵۴: ۱۰۳). اما کیخسرو نپذیرفت و تسلیم بدون قید و شرط افغانه را خواهان بود. سپهسالار «چون بر اثر خشم و غضب و همچنین در نتیجه پیروزی اخیر از خود بیخود شده بود، در خور شأن خود ندانست که با شورشیان کنار بیاید از آنها خواست بدون قید و شرط تسلیم شوند. از آنجا که افغان‌ها مرگ را خوشتر از بردگی می‌دانستند» تصمیم به مقاومت گرفتند (هنوی، ۱۳۶۷: ۴۴).

میرویس برای بالا بردن طاقت مدافعان و کاستن طاقت مهاجمان از بلوچ‌ها کمک خواست. بلوچ‌ها هم مانند غلزاییها از اقوام متضاد به لحاظ مذهبی بودند و دل خوشی از آزار و اذیت‌های حکام صفوی خصوصاً در این اواخر نداشتند. «بلوچ‌ها به تقاضای وی پاسخ داده لیکن از جنگ منظم با ایرانیان و گرجیان احتراز جستند» (لکه‌هارت، ۱۳۶۴: ۱۰۵). بلوچ‌ها به حالت جنگ‌وگریز به قشون سپهسالار دستبرد می‌زدند و آنها را به ستوه آورده بودند. اندک آذوقه‌ای هم که از اطراف به قشون ایران می‌رسید، آن نیز توسط بلوچ‌ها مسدود شد و باوجود آنکه سپهسالار قندهار را محاصره کرده بود اما در حقیقت خود وی و سپاهیان‌ش بودند که با کمبود آذوقه مواجه شدند. افغانه نیز «در شب و گاهی در روز دستبردهایی نمایان می‌نمودند چنانکه چندین مرتبه بر سیب‌ها ریختند و هر مرتبه صد و دو صد کس از مردم سپاه را به قتل رسانیده همچون برق لامع خود را به قلعه می‌رسانیدند و از اندرون قلعه نیز شب و روز متواتر و متوالی گلوله توپ و تفنگ مانند ژاله برق بر سپاه و لشکر بیرونی می‌ریخت و هر روز جمعی کشته و زخمی می‌شدند» (مرعشی صفوی، ۱۳۶۲: ۱۴). این مسئله سپاهیان صفوی را به ستوه آورده بود. زمانی که فشار بر روی یک جمعیت زیاد شود اختلافات نیز سر باز می‌کند. اختلافات قزلباش‌ها و گرجی‌ها که از همان لحظه حرکت از اصفهان شروع شده بود در اینجا بیشتر نمایان شد. قزلباش‌ها قصد همراهی با خسروخان را نداشتند زیرا: «یکی آنکه ایشان مسلمان و او گرجی بود هرچند در ظاهر اظهار اسلام نموده بود اما باطنا بر طریقه اسلام و مسلمانی آشنائی نداشت زیرا سرداران سپاه او همگی گرجی و بر مذهب قدیم خود بودند... دوم آنکه خسروخان سبب غرور اعتنا باحوال سرداران قزلباش نمی‌نمود و در داد و دهش و طلب تنخواه نیز کوتاهی می‌کرد و باندک تقصیری سرداران سپاه را خفیف و بی‌عزت مینمود» (مرعشی صفوی، ۱۳۶۲: ۱۵). البته مسلم است که عدم رعایت شریعت و غیر مسلمان بودن گرجیان، فقط بهانه‌ای از سوی قزلباش‌ها بوده است زیرا غم قزلباش‌ها غم دین و شریعت نبود. اختلافات بسیار ریشه‌ای و عمیق بود. اختلافات از سنخ اختلافات گرجی _ قزلباشی محسوب می‌شد که از زمان شاه‌عباس اول وجود داشت و حال به دلیل ضعف دربار به اوج خود رسیده و در چنین مقطع حساسی سرباز کرده بود. محاصره قندهار طولانی شده و چند ماه از آن گذشت. دو عامل نرسیدن آذوقه و شیوع بیماری روحیه قشون را بسیار ضعیف کرد. قحطی و گرسنگی به حد اعلا رسیده بود. «تخم مرغ یکی پانصد دینار و ماکول بسیار کم شده به آن جهت ضعف در قزلباش بهم

رسانیده همه روزه جمعی از افغانه به بهانه تجارت به لشکر قزلباش می‌آمده، قلیلی آذوقه می‌آورده به قیمت اعلی می‌دادند و مبلغ‌های کلی اجناس و اسب و اسلحه به قیمت بسیار سهل می‌گرفتند، از قبیل آنکه یک من برنج می‌داده و یک شال شمشه که پنج تومان می‌ارزید می‌گرفتند» (مستوفی، ۱۳۷۵: ۱۱۷). سوالی که مطرح می‌شود، نقش نیروی پشتیبانی است. چرا درباریان، لشکر فرستاده شده را به امان خدا رها کرده بودند تا این‌چنین در تنگنای آذوقه باشند؟

در این زمان فصل تابستان و گرما رسیده بود گرمی هوا سبب تعفن هوا شده و «در اردوی ایرانیان اسهال خونی شایع شد و در ۲۷ سپتامبر الکساندر پسرعموی کیخسرو وعده‌ای از سواران وی در زدو خوردی مختصر کشته شدند» (لکه‌هات، ۱۳۶۴: ۱۰۵). نابه-سامانی و پریشانی وضعیت قشون سبب گردید تا خسروخان تصمیم بگیرد عقب‌نشینی کرده و به سمت بیلاقات مشهد برود و بعداً دوباره با سپاه جدید و تجدیدقوا حمله کند. خسروخان عقب‌نشینی کرد ولی میرویس هنوز نمی‌دانست که این عقب‌نشینی واقعی یا حربه جنگی است. او توسط رئیس سررشته‌داری سپاه سپهسالار از واقعی بودن عقب‌نشینی مطلع شد (دوسرسو، ۱۳۶۴: ۱۱۵). مرعشی می‌گوید که وقتی میرویس از عقب‌نشینی واقعی مطلع شد به خسروخان پیام داد علت حادثه گرگین‌خان بدسلوکی وی بوده است و اعلام نمود چون اموال و اطفال خود و لشکریانش در قندهار است خسرو چند منزل از آنجا دور شده تا وی آنها را برداشته و به محلی برود و هر حکمی که سپهسالار بدهد را خواهد پذیرفت. خسروخان پذیرفت و نیروها عقب نشستند» مقرر چنین شد که توپخانه و اردوبازار و کارخانجات کوچ نمایند و خود و جریده با قدری از سپاه توقف نماید چه وعده بود که امیر اوپس از قلعه برآید او را خلعت داده فی الفور سوار شوند.» (مرعشی صفوی، ۱۳۶۲: ۱۷-۱۶). با این ترفند، خسروخان از نیروهای اصلی جدا شد و میرویس با تمام قوا حرکت نمود «میرویس با توپی گران سنگ که مانند او توپی دیگر در آن حصار نبود هم‌عنان خویش تا میدان مضاف آورده حکم به سردادن نمود.» (طهرانی، ۱۳۸۳: ۱۱۴). زمانیکه نیروهای میرویس و خسروخان به هم رسیدند، همراهان خسروخان زیاد نبودند، میرویس فرصت را مغتنم شمرده و در پی اجرای کامل نقشه برآمد طی درگیری که رخ داد خسروخان «مرگ را بر ننگ شکست ترجیح می‌داد و ناچار با چندتن از گرجی‌ها به فشرده‌ترین صفوف دشمن حمله برد و آن‌قدر با دلیری و نومیدی جنگید که به قتل رسید» (هنوی، ۱۳۶۷: ۴۶). طهرانی روایت می‌کند که بین میرویس و خسروخان جنگ تن‌به‌تن رخ داد که از جنگ رستم و افراسیاب بزرگ‌تر بوده است (طهرانی، ۱۳۸۳: ۱۱۴). اما باور این مسئله کمی سخت است زیرا معمولاً چنین گرایشی بین مورخان بوده که کشته شدن فرماندهان را در جنگ‌ها به پای هم‌ترازان خود بنویسند.

میرویس پس از این پیروزی به تعقیب اردوبازار پرداخت و غنایم زیادی کسب نمود. نیروهای اصلی بی‌خبر از همه جا مورد حمله میرویس قرار گرفتند و «عده کثیری از آنها کشته شدند و غنایم و بار و بونه لشکر نصیب میرویس شد. میرویس به این پیروزی‌ها قانع نبود و به نیروهای گرجی که در راهی دیگر بودند حمله ور شد ولی نیروهای گرجی مقاومت شدیدی کردند. مقاومت سرسختانه آنها سبب شد تا میرویس به تعقیب آنها نپردازد و به همین حد کفایت کنند. «گرجیان با شهادت همیشگی جنگیده و ابدالی‌ها نیز به سرکردگی عبدالله خان دلاوران پایداری کردند، لیکن یاران ایرانی ایشان بی‌تاب از گرسنگی از عرصه کارزار گریختند» (لکه‌هات، ۱۳۶۴: ۱۰۵). این اتفاق به سال ۱۱۲۳ ق/ ۱۷۷۱ م رخ داد. سایکس می‌گوید از ۲۵ هزار ایرانی کمتر از هزار نفر توانستند فرار کنند (سایکس، ۱۳۸۰: ۳۱۷/۲). فسائی نیز می‌گوید از ۲۵ هزار نفر فقط ۷۰۰ نفر فرار کردند. (فسائی، بی تا: ۱۵۷). ظاهراً سایکس آمار خود را از فسائی گرفته است. این نبرد اولین نبرد جدی ایرانی‌ها پس از مهر و موم‌ها دوری از جنگ و میدان نبرد و البته اولین شکست مهم از افغانه بود. هر پیروزی و هر شکستی وابسته به مجموعه عللی می‌باشد. این شکست نیز از چنین قاعده‌ای مستثنی نیست. در اینجا سعی می‌شود به بررسی و تحلیل علل این شکست پرداخته شود.

گرچه برای مقابله با افغانه خسروخان برخی اقدامات درست و به‌جا انجام داد اما یکسری از اقدامات نابجا از او سرزده که سبب رقم خوردن چنین شکستی شد. مرعشی صفوی از اصطلاح «ناکرده کاری» برای خسروخان استفاده می‌کند (مرعشی صفوی، ۱۳۶۲: ۱۶). خسروخان که لقب سپهسالاری و فرماندهی کل قشون را داشت نتوانست در مقام یک سپهسالار صفویان را نجات دهد. اما دلایل شکست خسروخان:

-اولین و شاید مهم‌ترین اشتباهی که متوجه سپهسالار است، گوش دادن به حرف مشاوران درباره عدم تصرف قندهار و طول دادن تعمدی آن، در حالی که فتح آنجا میسر بود. اگر اظهارات منابع را بپذیریم و واقعاً امکان حضور نیروهای ایران در قلعه قندهار میسر شده و سپهسالار عمداً این کار را نکرده، باید آن را اشتباهی نابخشودنی از سوی سپهسالار دانست. در اینجا سوالی

به ذهن خطور می‌کند که آیا واقعاً کیخسرو فقط برای آنکه پیروزی در چشم درباریان بزرگ جلوه کند وارد شهر نشد و عمداً نبرد را طولانی نمود و یا نه عدم حضور او ناشی از ترس وی از حضور احتمالی نیروهای افغانه در قلعه و به دام انداختن نیروهای مهاجم باشد؟ خبر نبودن نیروهای میرویس و خود او توسط جاسوسان به اطلاع سپهسالار رسیده، بنابراین احتمالاً خسروخان به حرف جاسوسان و ساکنان قندهار مطمئن بوده و عدم حضور او ناشی از ترس وی از حضور نیروهای افغان نبوده است. آنچه از شواهد و قرائن پیداست ترس وی بیشتر از درباریان اصفهان بوده است. به‌هرروی این تصمیم سپهسالار بزرگ‌ترین اشتباه او بود.

- بعد از محاصره به اصطلاح مصلحتی و نمایشی قندهار چون سپهسالار و سپاهیان ایران پیروزی خود را حتمی می‌دیدند با تساهل با این مسئله برخورد می‌کردند و دچار نوعی غرور شدند. ولی میرویس با استفاده از نبرد چریکی هر روز به قسمتی از سپاه صفوی لطماتی وارد می‌کرد و آنها را مستاصل کرده بود. از طرف دیگر پس از آنکه مدتی از محاصره قندهار گذشت، مواضع محاصره شدگان مستحکم‌تر شد و مقاومت آنها حالت جدی‌تری به خود گرفت.

- بهره نبرد صحیح از طرفداران صفویان در درون قلعه قندهار؛ شیعیان قندهار که به فارسی زبانان مشهور بودند، زمانی که میرویس از قندهار خارج شده بود به درستی این مسئله را به اطلاع سپهسالار رساندند. نیروهای ایرانی در ادامه راه نتوانستند از این پتانسیل استفاده صحیحی نمایند. این در حالیست که افغانه از نیروهای افغان که در داخل قشون ایران بودند به خوبی استفاده کردند.

- بهره نبرد صحیح از ظرفیت ابدالی‌ها برای مقابله با غلزائی‌ها به نحوی که آنها بعد از این شکست سپهسالار به دشمنی سر سختتر از غلزائی‌ها تبدیل شدند. سپهسالار و حکومت صفویه می‌توانست با استفاده از این رقابت سنتی، جهت سرکوب این دو طائفه و کنترل قدرت آنها استفاده نماید اما وضعیت بسیار نابسامان‌تر از آن چیزی بود که کسی بتواند از این ظرفیت استفاده کند «طایفه ابدالی در این زمان رقیب بزرگ غلجزایی‌ها به شمار می‌رفت و احتمالاً هم از نظر عددی بسیار بیشتر از غلزائی‌ها بودند. ابدالی‌ها خود با مشاهده ناکامی لشکر کیخسرو برای سرکوب غلجزایی‌ها، شیر شدند و از فرصت موجود برای رهایی خود از قید سست بنیاد صفویه بهره بردند.» (وورتی، ۱۳۸۸: ۸۳). ابدالی‌ها که می‌توانستند به برگ برنده صفویان تبدیل شوند به چالشی جدید برای صفویان تبدیل شدند به گونه‌ای که حتی شورش قندهار برای مدتی از ذهن صفویان خارج شد.

- قشون صفوی مهر و موم‌ها بود که جنگی مهم انجام نداده بود بنابراین نیروی کارآمد و جنگ دیده ای نداشت. «گرچه در شکست سپاه صفوی روح جنگاوری افغانان مؤثر بود، اما فقدان آموزش و انضباط در سپاه اعزامی و نیز عدم شایستگی فرماندهان، یا نداشتن تجربه جنگ تأثیری بیشتری داشت» (رویمر، ۱۳۸۵: ۴۱۳). اتخاذ شیوه‌های نادرست و تصمیمات بدون فکر ناشی از عدم تجربه می‌باشد و این امر به خوبی در محاصره قندهار هویدا بود. در میان قشون ایران فقط گروه اندکی از گرجیان و ابدالی‌ها جنگ دیده بودند.

- اختلاف برخی از درباریان با خسروخان سپهسالار، این اختلافات سبب شد تا بودجه کافی و تدارکات کافی همراه این نیروها فرستاده نشود. از زمانیکه نیروی سوم تشکیل شد میان آنها و دو نیروی تشکیل دهنده حکومت صفویان اختلافات جدی وجود داشت. با تضعیف پادشاهان صفوی این اختلافات بیشتر نمایان شد. اختلافات با سپهسالار کار را به‌جایی رسانده بود که حتی برخی درباریان به‌صورت مستقیم با میرویس همکاری می‌کردند. «اطلاعات لازم برای میرویس از منبع دیگری هم تأمین می‌شد و آن از سوی برخی از درباریان و وزیران مخالف خسروخان می‌بود که در سازماندهی و تدارک سپاه دست داشتند. با این چنین کمک‌هایی که به میرویس می‌رسید، او از تاریخ حرکت و ورود سپاه به هر نقطه‌ای به خوبی آگاه می‌شد.» (دوسرسو، ۱۳۶۴: ۱۱۴). این چنین خیانتی به سپاه می‌توانست کمر هر نیرویی را بشکند. به‌واقع این گروه درباری معاند خسروخان، از تسلط گرجی‌ها بر شاه آزرده‌خاطر بودند. از بخت بد سپهسالار بودجه نظامی نیز در اختیار این گروه بود و همین امر سبب تضعیف بیشتر سپهسالار و قشون او می‌شد.

- تضاد قدیمی گرجی‌ها و قزلباشان، قزلباش‌ها با وجود آنکه مهر و موم‌ها بود عملیات نظامی مهمی انجام نداده بودند اما همواره بر خصیصه اصلی خود یعنی نظامیگری اتکا داشته و به آن افتخار می‌کردند. بدین سبب پذیرفتن تسلط یک گرجی بر خود را ننگ می‌دانستند. در طول زمانی که خسروخان به فرماندهی قشون انتخاب شد تا زمان مرگ او این اختلافات نه تنها کم نشدند بلکه روز به‌روز بیشتر هم می‌شدند. این اختلافات بین گرجی‌ها و قزلباش‌ها یادآور اختلافات قزلباش و تاجیک در اوایل صفویان بود.

گرچه گرجی‌ها و خود خسروخان اسلام آورده بودند اما نیروهای قزلباش هرگز اسلام آنها را قبول نداشتند و همین امر موجبات بروز اختلاف میان سپهسالار و بدنه سپاه را به وجود آورده بود.

- زمان نامناسب لشکرکشی به قندهار. زمانی که برای این امر انتخاب شده، برداشت محصول تمام شده بود و میرویس قبل از رسیدن سپاه صفوی محصولات را برداشت کرده بود و باقیمانده را آتش زده بود. به همین سبب زمانی که سپاه صفوی رسید با زمین‌های خالی از محصول و سوخته مواجه شد و سبب گردید تا این سپاه بعداً با قحطی و کمبود غلات مواجه شود. از طرف دیگر به سبب آنکه فصل تابستان بود مرگومیر افراد سبب تعفن هوا و شیوع بیماری‌های مسری شد. این دو عامل بنابر تصریح تمامی منابع علت عقب‌نشینی قشون سپهسالار شد.

- کمک گرفتن میرویس از بلوچ‌ها: بلوچ‌ها از اتباع ایران به حساب می‌آمدند اما تضاد مذهبی با دربار صفوی داشتند. با این وجود همان‌گونه که ابدالی‌ها با سپهسالار همراهی کردند، می‌شد با تدابیری صحیح بلوچ‌ها را هم با قشون صفوی همراه نمود. درک موقعیت مهم بلوچ‌ها برای فتح قندهار نکته‌ای کلیدی بود که خسروخان از آن غافل شده بود اما میرویس به خوبی آن را درک کرده و از آنها کمک خواست. سپهسالار اگر می‌توانست حمایت آنها را جلب کند از یک طرف از حملات آنها در امان می‌ماند و از طرف دیگر می‌توانست بخشی از آذوقه را از طریق آنها تأمین کند.

- عدم پذیرش تقاضای صلح میرویس. خسروخان می‌توانست با پذیرش تقاضای آنها به عنوان فاتح وارد قندهار شود. عدم پذیرش تقاضای صلح افغانه معنایی برای آنها داشت و آن اینکه در صورت پیروزی سپهسالار هیچ‌یک از معاندین امان نخواهند یافت. بنابراین آنها تنها راه نجات خود را مقاومت شدیدتر و شکست دادن دشمن دیدند.

- زمانی که قحطی در میان قشون رخ داد با توجه به آنکه راه‌های کمک رساندن به نیروهای سپهسالار باز و همچنین مدت محاصره نیز طولانی بود، فرصت آن وجود داشت تا نیروهای پشتیبانی با بردن آذوقه و کمک‌های مورد نیاز سپهسالار را مدد دهند. اما هرگز خبری از کمک نبود. در حالی که می‌شد تدارکات سپاه و آذوقه آن را از هرات و مشهد و یا حتی کرمان تأمین کرد چرا چنین اتفاقی رخ نداد؟ علاوه بر مسئله عدم همدلی تمامی عناصر صفوی باهم دیگر جهت پیروزی سپهسالار، باید عنوان نمود که ایالات ایران در این زمان دچار وضعیت بسیار آشفته‌ای بودند و این آشفتگی راه را برای کمک به نیروهای سپهسالار بسته بود. با این وجود اگر درایت کافی در میان درباریان و فرماندهان وجود داشت از بروز قحطی در میان قشون جلوگیری می‌شد و برای آن چاره‌جویی درستی انجام می‌گرفت.

- جدا شدن ناشیانه خسروخان سپهسالار از قسمت اصلی سپاه در زمان عقب‌نشینی، فرصت را به میرویس داد تا او را به راحتی به قتل برساند. خسروخان اگر شخصیتی باتجربه بود به هیچ عنوان و به هیچ دلیلی نمی‌بایست از قسمت اصلی قشون جدا می‌شد. این امر نه تنها سبب کشته شدن خود او شد بلکه سبب غافلگیری قسمت اصلی سپاه که بی‌خبر از همه جا مورد حمله ناگهانی میرویس قرار گرفتند، شد و در نتیجه قسمت اعظمی از آن سپاه به قتل رسیدند.

نتیجه

حکومت ایدئولوژیک صفویه که با تلاش‌ها و کوشش‌های فراوان شاهان اولیه صفوی و جنگ‌های منظم قزلباشان بنا شده بود، در سال ۱۱۳۵ق/۱۷۲۲م سقوط نمود. به‌واقع در این سال عصای سلیمان فروریخت و سلیمان بر زمین افتاد. صفویان از جایی که شاید هیچ‌گاه در تخیل آنها نمی‌گنجید ضربه خوردند. قندهار، ایالتی که صفویان همواره با هندی‌ها بر سر آن کشمکش داشتند. قندهار به محل تلاقی و تضاد دو امپراطوری نسبتاً دوست‌گورکانی و صفوی تبدیل شده بود. در این بین اهالی قندهار و ساکنان آن دیار با بی‌توجهی دو امپراتوری مواجه بودند. سیاست زمین‌های سوخته که از سوی دو امپراتوری در قندهار به مورد اجرا در می‌آمد سبب ویرانی اقتصاد کشاورزی و شبانکارگی اهالی قندهار می‌شد. در چنین شرایطی میزان نارضایتی این ساکنان از دو طرف به یک اندازه بود. راه چاره همان استقلال از دو امپراتوری بود. اما در شرایط آن روز دنیا استقلال ایالتی مانند قندهار و تشکیل حکومتی مستقل در بین دو امپراتوری تقریباً غیرممکن بود. میرویس افغان ظاهراً در پی جامه عمل پوشاندن به این آرزو بوده است و پسرش محمود با درک سخت و دشوار بودن این مسئله توپ را به زمین امپراتوری ایران انداخته و هدف را فراتر از آن یعنی ساقط کردن صفویان قرار داد.

در شرایطی که حالت جنگی در کشوری پدیدار می‌شود، نیروی نظامی کار دیده می‌تواند آن کشور را از بحران ناشی از جنگ خارج کند. شورش افغان‌ها از نقطه آغاز تا سقوط اصفهان نزدیک به بیست سال طول کشید. در این مدت به دلیل پوسیدگی، انحطاط و نادرست بودن وضعیت قشون ایران و البته مهم‌تر از همه ناکارآمدی فرماندهان و درهم‌ریختگی وضعیت دربار ایران، نظامیان نتوانستند این شورش در ظاهر کاملاً ضعیف را مدیریت کنند و از سقوط اصفهان جلوگیری کنند. ویژگی بارز اواخر صفویه رقابت‌های درباری و عدم توجه به منافع ملی می‌باشد که این امر سبب ضعف بیش‌ازپیش صفویان گردید.

اعزام گرجیان نومسلمان به قندهار در جهت مقابله با میرویس، به نظر می‌رسد در ابتدای امر بیشتر از آنکه جنبه دفع میرویس را داشته باشد، در راستای دورنگه داشتن نیروهای گرجی از گرجستان و دفع خطرات آنها برای حکومت صفویان بوده است. به همین دلیل همدلی میان دربار صفویان و نیروهای اعزامی به قندهار نبوده و حتی در مواردی دربار صفویان کارشکنی نیز می‌نمود. مسیحی انگاشتن نیروهای گرجی با وجود آنکه مسلمان شده بودند توسط نیروهای مدافع، سبب انگیزه بیشتر آنها و در نتیجه مقاومت بیشتر در برابر این نیروها گردید. به هرروی با وجود همه‌ی این مسائل عدم مدیریت و فرماندهی صحیح فرماندهان صفوی (گرگین‌خان و خسروخان) را باید مهم‌ترین دلیل شکست نیروهای نومسلمان گرجی در برابر میرویس افغان دانست.

کتاب‌نامه

کتاب‌ها

- اعتمادالسلطنه، محمدحسن خان صنیع الدوله، (۱۳۶۴)، *تاریخ منتظم ناصری*، تصحیح محمد اسماعیل رضوانی، تهران: دنیای کتاب.
- آصف، محمدهاشم (رستم الحکما)، (۱۳۸۰)، *رستم‌التواریخ*، به اهتمام عزیزالله علیزاده، تهران: انتشارات فردوس.
- تفریسی، ژوزف، (۱۳۸۸)، *سقوط و زوال صفویان (براساس گزارشهای ژوزف تفریسی)*، ترجمه شاهین فاضل و شهرام شمسی، اصفهان، چاپ نشاط.
- دوسرسو، ژان آنتوان، (۱۳۶۴)، *علل سقوط شاه سلطان حسین*، ترجمه ولی‌الله شادان، تهران: شرکت کتاب سرا.
- رویمر، هانس روبرت، (۱۳۸۵)، *ایران در راه عصر جدید*، ترجمه آذر آهنچی، چاپ دوم، تهران: دانشگاه تهران.
- سایکس، سرپرسی، (۱۳۸۰)، *تاریخ ایران*، ترجمه سیدمحمدتقی فخر داعی گیلانی، چاپ دوم، تهران: انتشارات افسون.
- سردادور، ابوتراب، (۱۳۵۴)، *تاریخ نظامی و سیاسی دوران نادرشاه افشار*، تهران: چاپخانه ارتش شاهنشاهی.
- طهرانی، محمدشفیع، (۱۳۸۳)، *مرآت واردات*، مقدمه، تصحیح و تعلیقات منصور صفت گل، تهران: میراث مکتوب.
- غبار، میرغلام محمد، (۱۳۷۴)، *افغانستان در مسیر تاریخ*، چاپ چهارم، تهران: مرکز نشر انقلاب با همکاری جمهوری.
- فرهنگ، میرمحمدصدیق (۱۳۶۷)، *افغانستان در پنج قرن اخیر*، چاپ دوم، پشاور، انجنیر احسان‌الله مایار.
- فرهنگ، میرمحمدصدیق، (۱۳۷۱)، *افغانستان در پنج قرن اخیر*، مشهد: انتشارات درخشش.
- فسائی، میرزا حسن حسینی، (بی تا)، *تاریخ فارسنامه ناصری*، بی جا، کتابخانه سنائی.
- قدوسی، محمدحسین، (۱۳۳۹)، *نادرنامه*، مشهد: چاپخانه خراسان.
- کروسینسکی، فادر تادیوز یودا، (۱۳۶۳)، *عبرت نامه*، ترجمه عبدالرزاق دنبلی، مقدمه حاج حسین نخجوانی، تبریز، دانشگاه تبریز.
- لکه‌پارت، لارنس، (۱۳۶۴)، *انقرض سلسله صفویه و ایام استیلای افغانه در ایران*، ترجمه مصطفی قلی عماد، چاپ دوم، تهران: انتشارات مروارید.
- مرعشی صفوی، میرزا محمدخلیل، (۱۳۶۲)، *مجمع‌التواریخ*، به تصحیح و اهتمام عباس اقبال آشتیانی، تهران: کتابخانه طهروری و کتابخانه سنائی.
- مستوفی، محمدحسن، (۱۳۷۵)، *زبده‌التواریخ*، تهران: دانشگاه تهران.
- وورتی، مایکل آکس، (۱۳۸۸)، *شمشیرایران نادرشاه از تفنگچی گری تا مسندپادشاهی*، ترجمه محمدحسین آریا، تهران: انتشارات اساطیر.
- هدایت، رضاقلی خان، (۱۳۸۰)، *تاریخ روضه‌الصفای ناصری*، به تصحیح و تحشیه جمشید کیان فر، تهران: انتشارات اساطیر.

-هنوی، جونس، (۱۳۶۷)، *هجوم افغان و زوال دولت صفوی*، ترجمه اسماعیل دولتشاهی، تهران: انتشارات یزدان.

مقالات

-شجری قاسم خلیلی، رضا و ابراهیم مشفق‌فر، (۱۳۹۵)، "بررسی عملکرد نظامی حکومت صفوی در شورش افغانه"، فصلنامه مطالعات تاریخی جنگ، شماره اول، ص ۹۵-۱۱۳.